

تعارض ادلہ

بخش نخست

بسم الله الرحمن الرحيم

تعارض ادلہ در دو بخش قابل بحث است:

۱ - تنقیح موضوع

۲ - بیان حکم - که مشتمل بر چند مطلب است - . ولی پیش از پرداختن

به بحث در این دو جهت به ذکر چند نکته مبادرت می شود:

۱ - اهمیت مبحث تعارض:

هدف فقیہ از تنقیح مباحث اصولی، تحصیل حجت فعلی بر حکم شرعی است و احراز حجت فعلی قابل استناد، متوقف بر وجود مقتضی و فقد مانع می باشد. اما تمامیت وجود مقتضی، از مباحث صغروی و کبروی مطروح در اصول، به ترتیب مانند ظهور صیغہ افعال در وجوب و لاتفعل در حرمت و... و مانند حجیت ظواهر الفاظ و حجیت خبر واحد، بدست می آید و اما فقد مانع، منوط به عدم تعارض دو حجت یا بیشتر است؛ پس مبحث تعارض ادلہ، مستقیماً دخیل در استنباط حکم فقهی می باشد. و به عبارتی: نتیجه بحث از تعارض ادلہ، (هر چه باشد، از تخییر مطلقاً یا بعد از فقد

مرحجات...)) کبرای قیاس استنباط واقع می شود و هر چه که کبرای قیاس استنباط واقع شود، مساله اصولی است. پس بحث از تعارض ادله، مساله اصولی است. همان طوری که گروهی از اعلام، آن را در ردیف مسائل مهم اصولی قرار دادند، همچون: علامه در «تهذیب الوصول الی علم الاصول» - المقصد الحادی عشر فی التعادل و الترجیح - و محقق رشتی در «بدائع الاصول» صفحه ۴۰۶ و آخوند در کفایة الاصول.

برخلاف بزرگانی که آن را تحت عنوان «خاتمه» ذکر نموده اند از قبیل: صاحب معالم - خاتمه فی التعادل و الترجیح - و محقق قمی در «قوانین» - خاتمه فی التعارض و التعادل و الترجیح - و صاحب فصول - خاتمه فی تعارض الادلة - و شیخ اعظم در «فرائد الاصول» - خاتمه فی التعادل و التراجیح - که ممکن است موجب توهم خروج این مبحث از دیگر مسائل مهم اصولی گردد، هر چند طبیعت بحث، اقتضا می کند که باب تعارض ادله در پایان ابواب مسائل اصولی، قرار گیرد و لذا ذکر آن در خاتمه، هرگز دلیل بر خروج آن از مسائل اصولی نیست، چون به تعبیر صاحب عروه، خاتمه باید از جنس مختوم باشد!

۲- اولویت عنوان «تعارض ادله» از عنوان «تعادل و تراجیح»:

اولاً: برای اینکه تعادل و تراجیح، از عوارض تعارض ادله می باشد، نظیر عنوان: الاسم اما معرب و اما مبنی - در نحو -، المعرف اما حد و اما رسم - در منطق - و الماء اما مطلق و اما مضاف - در فقه -.

ثانیاً: عنوان تعارض، علاوه بر اینکه مشتمل بر تعادل و تراجیح است، خود

۱ - لأن الخاتمة لا بدان تكون من جنس المختوم. رسالة فی التعارض، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی.

دارای احکامی از قبیل: اولویت جمع، تساقط یا تخییر و یا توقف می باشد.
ثالثاً: چون عنوان تعارض، در اخبار علاجیه نیز آمده است؛ مثل مرفوعه زراره:
«الخبران والحدیثان المتعارضان»^۱

۳- اسباب حصول اختلاف و تعارض در احادیث:

ممکن است سئوالی پیش آید که منشأ حصول اختلاف و تعارض در احادیث صادر از مقام عصمت چیست؟ لذا در پاسخ به این پرسش به برخی از عوامل آن اشاره می شود:

الف- نفاق: همان طوری که حضرت علی -علیه السلام- در روایتی، ضمن بر شمردن راههای نقل حدیث و عوامل اختلاف می فرماید:

«حدیثی که به شما رسیده یکی از چهار طریقی است که پنجمی ندارد.
اول: شخص منافق و بی عقیده ای که تظاهر به ایمان می کند و دارای اسلام ساختگی است و عمداً بر پیامبر خدا (ص) دروغ می بندد و -با وجود این- نه احساس گناه می کند و نه از آن پروا دارد؛ اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست، از او نمی پذیرند و تصدیقش نمی کنند ولی مردم به حساب اینکه صحابی پیامبر خداست و آن حضرت را دیده و گفتارش را شنیده است، روایتش را می پذیرند، بدون اینکه از حقیقت حال او خبر داشته باشند. در صورتی که خداوند پیامبرش را از وضع منافقان خبر داده و آنان را به بهترین وجه معرفی نموده و فرموده است:

«هنگامی که آنان را می بینی، قیافه آنان تو را به شگفت آورد (و از ظاهر

آراسته آنان خوش است آید) و اگر سخن بگویند به گفتارشان گوش فرا می دهی.^۱

منافقان پس از پیامبر (ص) زنده ماندند و به پیشوایان گمراهی و کسانی که مردم را با باطل و دروغ و تهمت، به دوزخ دعوت می کردند، پیوستند و آن پیشوایان دروغین و حکام تحمیلی - نیز - کارهای بزرگ و پستهای مهم - از قبیل - مقام فتوا و مسند قضا را به منافقان سپردند و بگردن مردم سوار کردند و بدین وسیله، دنیا را خوردند، چون توده مردم - همواره - تابع زمامداران دنیا پرستند مگر کسی که خدایش نگهدارد. پس این - که گفته شد - یکی از چهار طریق - نقل حدیث - بود.^۲

ب - عدم درک صحیح و نقل به معنا: که در ادامه روایت، حضرت علی - علیه السلام - می فرماید:

«دوم: راوی که چیزی از پیامبر خدا (ص) شنیده ولی آن را درست درک نکرده، دچار اشتباه شده و قصد دروغ - هم - ندارد. پس آن حدیث نادرست در دست اوست، بدان معتقد است، و به آن عمل می کند و آن

۱ - سوره منافقین آیه ۴

۲ - و انما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس:

رجل منافق يظهر الايمان، متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه و لم يصدقوه و لكنهم قالوا هذا قد صجب رسول الله (ص) و راه و سماع منه و أخذ عنه و هم يعرفون حاله و قد أخبره الله عن المنافقين بما أخبره و وصفهم بما وصفهم فقال عز و جل: «و إذا رأيتم تعجبك أجسامهم و أن يقولوا تسمع لقولهم» ثم بقوا بعده فتقربوا الى أئمة الضلالة و الدعاة الى النار بالزور و الكذب و البهتان، فوآتهم الاعمال و حملوهم على رقاب الناس و أكلوا بهم الدنيا، و إنما الناس مع الملوك و الدنيا إلا من عصم الله. فهذا أحد الأربعة. الكافي، ج ۱، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث. حدیث ۱ و نیز نحف العقول با کمی اختلاف

را روایت می کند و می گوید: خودم آن را از پیامبر خدا (ص) شنیدم. اگر مردم می دانستند که او به غلط دریافته، حرفش را نمی پذیرفتند و خود او هم اگر متوجه خطای خویش می شد، آن را رها می کرد.^۱

ج- وقوع نسخ در بعضی از احکام: که در ادامه همان روایت، حضرت می فرماید:

«سوم: راوی که از پیامبر خدا (ص) مامور به یا منهی عنه را شنیده، و بعداً آن حکم نسخ شده ولی او خبر ندارد، پس حکم منسوخ را حفظ کرده و ناسخ آن را نفهمیده، و اگر می فهمید، بطور قطع، آن را رها می کرد، و اگر مسلمانان - نیز - می فهمیدند چیزی را که از او شنیدند، نسخ شده، قطعاً از آن دست بر می داشتند.»^۲

د - تقیه: این عامل در مورد احادیث صادر از ائمه معصومین علیهم السلام صادق است که معاصر با زمامداران ستمگر بودند و در محدودیت کامل قرار داشتند، لذا برای حفظ جان شیعیان و شئون آنان، مطالبی را از باب «تقیه» بیان می نمودند که به عنوان نمونه، روایت زراره از امام باقر - علیه السلام - ذکر می شود. زراره می گوید:

«از امام باقر - علیه السلام - مساله ای را پرسیدم، جوابی به من داده، آنگاه مردی آمد و همان مساله را پرسید، پس حضرت، برخلاف پاسخی

۱ - و رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهَمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ فِي بَدَنِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرُوبِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمَ لَرَفَضَهُ. مدرک گذشته.

۲ - و رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ. مدرک گذشته.

که به من داده بود به او جواب گفتم. سپس مرد دیگری آمده، پس حضرت برخلاف هر دو جواب قبلی، جواب سومی به او داد. چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم: پسر پیامبر! دو مرد از اهل عراق و از شیعیان شما آمدند و یک مسأله را از شما پرسیدند و شما هر یک را برخلاف دیگری جواب دادید؟! فرمود: زراره! این گونه رفتار محققاً برای ما بهتر است و ما و شما را بیشتر حفظ می کند، اگر همه شما شیعیان، دارای رأی واحد و اتفاق کلمه باشید دشمنان، متابعت شما را از ما تصدیق می کنند و زندگی ما و شما به خطر می افتد. زراره می گوید:

«بعداً به امام صادق -علیه السلام- عرض کردم: اگر شما شیعیان خود را بر نوک نیزه قرار دهید یا بر آتش برانید، اطاعت می کنند و با این حال از شما جواب های مختلف می شنوند؟! پس آن حضرت نیز همان جواب پدرش را به من فرمود.»^۱

۱ - عن زرارۃ بن أعین عن أبي جعفر -عليه السلام- قال: سألته عن مسألة فاجابني، ثم جاءه رجل فسأله عنها فاجابه بخلاف ما أجابني ثم جاء رجل آخر فاجابه بخلاف ما أجابني و اجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت: يا بن رسول الله! رجلان من اهل العراق من شيعتكم قدما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبت به صاحبه؟ فقال: يا زرارۃ! إن هذا خير لنا و أبقى لنا و لكم و لو اجتمعتم على أمر واحد لصدّ قكم الناس علينا و لكان أقلّ لبقائنا و بقاءكم. قال ثم قلت لأبي عبد الله -عليه السلام-: شيعتكم لو حملتموهم على الأسنّة أو قال على النار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين؟ قال فاجابني بمثل جواب أبيه. الكافي، ج ۱ کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، حديث ۵. و نیز مواردی از «تقیه»: و مسائل الشیعه، ج ۴ ص ۸۹۷ باب ۱ از ابواب القنوت حدیث ۱، و ج ۱۸ ص ۷۶ باب ۹ از ابواب صفات قاضی و ص ۹۰۱ باب ۴ از ابواب القنوت حدیث ۱، و ج ۱۸ ص ۱۰۸ باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث ۲ و ج ۸ ص ۱۸۵ باب ۵ از ابواب اقسام حج. و جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۲۶۷ باب ۶ از ابواب مقدمات حدیث ۳۶

ه- دسیسه و تزویر: که شیخ انصاری -ره- در چند مورد از کتاب «فرائد الاصول» این جهت را یادآور می‌شود. از جمله در صفحه ۶۸، ۹۳ و ۱۰۳ که از باب نمونه به این احادیث توجه نمایید:

هشام بن حکم از امام صادق -علیه السلام- شنید که حضرت می‌فرمود:
 «مغیره بن سعید -لعنه الله- عمداً بر پدرم نسبت دروغ می‌داد و نوشته‌های اصحاب پدرم را می‌گرفت و یاران مغیره -نیز در میان اصحاب پنهان بودند، نوشته‌های اصحاب را بدست آورده و در اختیار مغیره قرار می‌دادند و او باطیلی از کفر و الحاد را در آن نوشته‌ها می‌گنجاند و آن را به پدرم، نسبت می‌داد، آنگاه آن نوشته‌های انحرافی را در اختیار یاران خویش قرار می‌داد و مأموریت می‌داد که آن مطالب انحرافی را در میان شیعیان، پخش نمایند. پس تمام مطالب انحرافی موجود در کتابهای اصحاب پدرم از دسیسه‌های مغیره بن سعید است.»^۱

یونس بن عبدالرحمان می‌گوید:

«کتاب‌های حدیثی گروهی از اصحاب امام باقر و امام صادق -علیه السلام- را بر امام رضا -علیه السلام- عرضه داشتیم، پس حضرت بسیاری از آن احادیث را انکار نمودند از اینکه احادیث امام صادق

۱ - عن هشام بن الحکم أنه سمع أبا عبد الله -عليه السلام- يقول: كان المغيرة بن سعيد، يتعمد الكذب على أبي -عليه السلام- و يأخذ كتب أصحابه، و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبي، يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يدس فيها الكفر و الزندقة و يسبذها إلى أبي -عليه السلام- ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبثوها في الشيعة، فكل ما كان في كتب أصحاب أبي -عليه السلام- من القلوة فذاك مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۰

- علیه السلام - باشد و به من فرمود:

«ابوالخطاب، به امام صادق - علیه السلام - دروغ بست - خدا لعنتش کند - و نیز یارانش از آن زمان تا کنون، احادیثی جعل نموده و با تزویر، در میان کتابهای اصحاب امام صادق - علیه السلام - قرار دادند. پس حدیثی که مخالف قرآن باشد، میپذیرید چون حدیث ما، موافق قرآن و سنت پیامبر اسلام است.»^۱

و - تدریج در بیان احکام شرعی: یکی از عوامل وقوع اختلاف و تعارض در اخبار، این است که بسیاری از احکام شرعی، تدریجاً بیان شده تا هم رعایت اصول تعلیم و تربیت و هم ملاحظه فرهنگ خاص حاکم بر جامعه شده باشد و لذا می بینیم که تحریم مشروبات الکلی در طی مراحل بیان می شود:

اول: نصیحت و ارشاد و اینکه خمر، نوشیدنی نامطلوب و نقطه مقابل روزی خوب و پاکیزه است.^۲

دوم: مقایسه منافع و مضار و غلبه زیان های آن.^۳

سوم: تحریم در حال نماز.^۴

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ - ... و أخذت كتبهم فعرضتها بعد علي أبي الحسن الرضا - عليه السلام - فأنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبد الله - عليه السلام - و قال لي: إن أبا الخطاب كذب علي أبي عبد الله - عليه السلام - لعن الله أبا الخطاب، و كذلك أصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن فإنا إن تحدّثنا، حدّثنا بموافقة القرآن و موافقة السّنة. بحار الانوار، ج ۲ ص ۲۵۰

۲ - و من ثمرات التخيل و الاعتاب تتخذون منه سكرًا و رزقا حسنًا. نحل: ۶۷

۳ - يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما إثم كبير و منافع للناس و إثمهما أكبر من نفعهما. بقره: ۲۱۹.

۴ - يا أيها الذين آمنوا لاتقربوا الصلاة و انتم سُكارى حتى تعلموا ما تقولون. نساء:

چهارم: تحریم مطلق!

پس با توجه اینکه احکام اسلامی یک جا و یک باره بیان نشده بلکه بخاطر مصالحی از جمله آمادگی بطور تدریجی بیان شده، ممکن است در یک زمانی حکم کلی، وارد شده باشد ولی بیان حدود و تفصیل آن منوط به فرصت مناسب دیگر و یا آمادگی مکلف سؤال کننده باشد.

ز - رعایت حالات راوی: برخی از احکام شرعی با حالات مختلف مکلف از قبیل: علم، جهل، غفلت، ذکر، نسیان، عمد، خطا و...، مختلف می شود، همان طوری که امام جواد - علیه السلام - در جواب از سؤال حکم کشتن شکار، توسط مُحرم، فرمودند:

«شکار را در خارج از محدوده حرم، کشته یا در داخل آن؟ مُحرم، عالم به حکم بود یا جاهل؟ از روی عمد کشته یا خطا؟ آزاد بوده یا نبوده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ نخستین بارش بوده یا چندمین بار؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟ شکار، بچه سال بود یا بزرگسال؟ شکار کننده اصرار دارد یا پشیمان شد؟ عمل شکار در شب واقع شده یا روز؟ مُحرم به عمره بوده یا حج؟»^۲ اطاعات فریبگی

مجموع صور یاد شده به دو هزار و چهل و هشت مورد می رسد که هر صورتی از آن دارای حکم خاصی است.

۱ - یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. مائده: ۹۰

۲ - فقال ابو جعفر - علیه السلام - قتلہ فی جلّ او حرّم، عالما کان المُحرم ام جاهلا، قتلہ عمداً او خطاء، حُرّاً کان المُحرم او عبداً، صغیراً کان او کبیراً مُبتدء بالقتل ام مُعیداً، من ذوات الطیر کان الصّید ام من غیره، من صغار الصید کان ام من کبارها، مُصرّاً کان او نادماً، فی اللّیل کان قتلہ الصّید ام بالنهار، مُحرمّاً کان بالعمرة اذ قتل ام بالحجّ کان مُحرمّاً؟ وسائل الشیعه، ج ۹ ص ۱۸۷.

حضرت، به او دستور داده بود که یک شتر، قربانی کند. سلمه گفت: به حضور امام صادق - علیه السلام - رسیدم و از حضرت سؤال کردم، فرمود: چیزی بر عهده تو نیست. به پیش همراهان برگشتم و فرموده حضرت را به آنان خبر دادم. گفتند: حضرت از تو تقیه کرد. لذا دوباره به حضور امام صادق - علیه السلام - رسیدم و عرض کردم، همراهانم گفتند: حضرت، از تو تقیه کرد، چون فلانی - نیز - همین عمل را مرتکب شد، حضرت به او دستور داده بود که یک شتر قربانی کند. حضرت فرمود: راست گفتند. من - نیز - از تو تقیه نکردم، ولی فلانی از روی عمد و علم به حکم مسأله، مرتکب موافقه شده و تو از روی جهل به مسأله، پس آیا این جهت فرق هم به تو رسیده بود؟ عرض کردم: خیر، به خدا سوگند خبر نداشتم. پس حضرت فرمود: چیزی بر تو نیست!۱

ح - فقدان قرینه: یکی از عوامل حصول اختلاف و تعارض در احادیث ممکن است، فقدان قرینه باشد که در اثر تقطیع یا غفلت از ذکر آن در مقام نقل و بهم خوردن سیاق کلام، حاصل شود که حتی در بعضی از اخبار، خود ائمه - علیهم السلام - نیز به این جهت توجه داده اند؛ مثل روایت «حسین بن ابی العلاء» که گفت:

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ - عن أبي أيوب قال: «حدثني سلمة بن محرزانة كان يتمتع حتى إذا كان يوم النحر طاف بالبيت والصفاء والمروة، ثم رجع إلى منى ولم يطف طواف النساء فوقع علي أهله، فذكره لأصحابه فقالوا: فلان قد فعل مثل ذلك فسأل أبا عبد الله - عليه السلام - فأمره أن ينحر بدنة. قال سلمة: فذهبت إلى أبي عبد الله - عليه السلام - فسألته فقال: ليس عليك شيء. فرجعت إلى أصحابي فأخبرتهم بما قال لي. قال: فقالوا: إتقاك وأعطاك من عين كبدرة. فرجعت إلى أبي عبد الله - عليه السلام - فقلت: إني لقيت أصحابي فقالوا: إتقاك، و قد فعل فلان مثل ما فعلت فأمره أن يذبح بدنة. فقال عليه السلام: صدقوا، ما إتقيتك، و لكن فلان فعله متعمداً و هو يعلم، و أنت فعلته و أنت لا تعلم، فهل كان بلفك ذلك؟ قال: قلت لا و الله ما كان بلفني فقال: ليس عليك شيء. وسائل الشيعه ج ۹ ص ۲۶۶ باب ۱۰ از ابواب كفارات الاستمتاع حديث ۵ و تهذيب الاحكام، ج ۵ ص ۳۲۲ حديث ۱۱۰۸

«به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه مقدار از مال فرزند، بر پدر حلال است؟ فرمود: به اندازه خوراکش بدون زیاده روی؛ آنهم در صورتی که چاره ای نداشته باشد. پرسیدم پس سخن پیامبر - ص - چه می شود که فرمود: «تو و مال تو از آن پدرت است؟» فرمود: - قضیه این بود که - فرزندی پدرش را به شکایت، نزد پیامبر - ص - آورده بود و عرض کرد: یا رسول الله! این پدر من است که در میراث مادرم به من ستم کرد. پدر، اظهار داشت که من آن را هزینه زندگی خود و او نمودم. - در چنین مقام بود که - پیامبر فرمود: «تو و اموات از آن پدرت است.» و پدر - نیز - مالی نداشت تا حضرت از او بستاند و به فرزندش بپردازد، آیا بجا بود که پیامبر - ص - پدر را بخاطر پسر زندانی نماید؟^۱

همان گونه که ملاحظه می شود، برای ولایت پدر بر مال فرزند، به فقرة مروی از پیامبر - ص - : «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»، استدلال شده است در حالی که با توجه به سیاق کلام و ورود آن در موقعیت و مقام خاص، دلالت بر این معنا ندارد بلکه مقید به صورت نیاز پدر است^۲ و مطالعات فریبگی

۴- صور تعارض: شامل صورت تعارض اخبار و غیر اخبار، مثل تعارض

۱ - قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَاَلِدِهِ؟ قَالَ : قَوْلُهُ بِغَيْرِ سَرْفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ . قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ - ص - لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدِمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ : «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»؟ فَقَالَ : إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ - ص - . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَ قَدْ ظَلَمْتَنِي مِيرَاثِي مِنْ أُمَّتِي فَأَخْبِرْهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى نَفْسِهِ ، فَقَالَ : «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَفَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - ص - يَحْبِسُ الْأَبَ لِلْأَبْنِ؟ . الْفُرُوعُ مِنَ الْكَافِي ج ۵ ص ۱۳۶ ، مِنْ لَاحِظَةِ الْفَقِيهِ ج ۳ ص ۱۷۷ حَدِيثٌ ۳۶۶۹ ، الْوَافِي ج ۷ ص ۳۲۳ ، وَسَائِلُ الشَّيْخِ ج ۱۲ ص ۱۹۷

۲ - مَكَّاسِبُ شَيْخِ انصَارِي ص ۱۵۲

چند بینه، چند اصل، چند اجماع، چند فتوا، چند شهرت، چند اقرار و چند قول لغوی می شود. و به عبارتی، تعارض دارای فرضهای گوناگونی است: تعارض چند دلیل اجتهادی، چند دلیل فقهاتی، اجتهادی و فقهاتی، چند دلیل لفظی، چند دلیل عقلی و لفظی و عقلی. ولی مقصود در این مقاله بحث از تعارض اخبار است و بحث از صورت های دیگر تعارض به فرصت مناسب دیگر موكول می شود.

بخش نخست: تنقیح موضوع تعارض

بحث از تنقیح موضوع تعارض، خود مشتمل بر چند مطلب است:

۱- تعارض در لغت:

تعارض ممکن است از «عَرَض» بر وزن فِلس به معنای ظهور و اظهار باشد. -همان گونه که در «فوائد الاصول» ذکر شده- چون هر یک از متعارضین در مقابل دیگری ظاهر می شود و یا اظهار وجود می کند و خود را به رخ یکدیگر می کشند. و ممکن است مشتق از «عَرَض» به معنای خلاف طول باشد.^۱

۱- اینک عین عبارات لغت شناسان از قبیل، ابن فارس، جوهری، فیروز آبادی، طریحی و زبیدی به ترتیب:

مقایس اللغه: «عرض» العین و الرء و الضاء بناء تكثر فروعه، و هی مع كثرتها ترجع الى اصل واحد و هو القرَض الذي يخالف الطول. تقول: عارضته مثل ما صنع، اذا أتيت اليه مثل ما أتى اليك و منه اشتقت المعارضه. و هذا هو القياس كأنَّ عَرَضَ الشَّيْءِ الَّذِي يَفْعَلُهُ مِثْلَ عَرَضِ الشَّيْءِ الَّذِي آتَاهُ.

صحاح اللغه: عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ كَذَا يَعْرِضُ، أَي ظَهَرَ. و عَرَضْتُ الشَّيْءَ، أَي أَظْهَرْتُهُ لَهُ و اِبْرَزْتُهُ إِلَيْهِ. و عَارِضُهُ بِمِثْلِ مَا صَنَعَ، أَي أَتَيْتُ إِلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَتَيْتُ.

قاموس اللغه: عَرَضَ يَعْرِضُ: ظَهَرَ عَلَيْهِ و بَدَأَ. عَرَضَ الشَّيْءَ لَهُ: أَظْهَرَهُ لَهُ. و عَلَيْهِ: أَرَاهُ أَيَاهُ... و العَرَضُ: المَتَاعُ و يُحْرَكُ، و خِلَافُ الطَّوْلِ و مِنْهُ «دَعَاءُ عَرِيضٍ». - فصلت: ۵۱ -

به نظر می رسد که این معنای دوم لغوی مناسبت بیشتری با معنای اصطلاحی تعارض دارد، چون یکی از شرایط متعارضین این است که باید از حیث حجیت در رتبه واحد و عرض هم باشند و لذا میان ادله عناوین اولیه و ثانویه و یا میان اصول عملیه و ادله اجتهادیه، به حسب عرف، تعارضی نیست.

۲- تعارض در اصطلاح:

مشهور گفته اند: «تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض او التضاد»^۱ محقق قمی و صاحب فصول، به ترتیب گفته اند: «تعارض الدلیلین تنافی مدلولهما» و «تعارض الدلیلین عبارة عن تنافی مقتضا هما». که تعارض را اولاً و بالذات، وصف مدلول و مؤدای دو دلیل قرار دادند و نه وصف خود دو دلیل و بنابر این تعبیر به «تعارض دلیلین» تعبیر مسامحی و از باب وصف به حال متعلق دلیلین است از قبیل «زید عالم ابوه».

اما تعریف شیخ انصاری و محقق خراسانی از تعارض، به ترتیب، عبارت است از: «تنافی الدلیلین باعتبار مدلولهما»^۲ و «التعارض هو التنافی

رتال جامع علوم انسانی

عارض فلاناً بمثل صنیعه: أتى اليه مثل ما أتى. و منه المعارضة: كَأَنَّ عَرَضَ فَعْلِهِ كَعَرَضَ فَعْلِهِ.

مجمع البحرین: عَرَضْتُ الشَّيْءَ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ: أَظْهَرْتَهُ لَهُ وَأَبْرَزْتَهُ إِلَيْهِ... وَالْعَرَضُ: مَنَاعُ الدُّنْيَا وَحَطَامُهَا. وَ مِنْهُ الْخَيْرُ: «الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ». تاج العروس: واصل العَرَضُ فِي الْأَجْسَامِ ثُمَّ اسْتَعْمِلَ فِي غَيْرِهَا فَيُقَالُ: كَلَامٌ فِيهِ طَوْلٌ وَعَرَضٌ وَمِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «دَعَاءٌ عَرِيضٌ» وَ إِنْ كَانَ الْعَرَضُ أَنْمَا يَقَعُ فِي الْأَجْسَامِ، وَالدَّعَاءُ لَيْسَ بِجِسْمٍ

۱- فرائد الاصول ص ۴۳۱.

۲- فرائد الاصول ص ۴۳۱.

الدلیلین او الادلة بحسب الدلالة و مقام الاثبات علی وجه التناقض او التضاد، حقیقه او عرضاً،^۱ که تعارض، وصف خود دو دلیل قرار داده شد مانند روایت مرفوعه زراره «يَأْتِي عَنْكُمْ الْخَبْرَانِ وَالْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ قَبَايَهُمَا آخِذٌ؟»^۲ که وصف به حال خود موصوف است که دلیلین باشد هر چند منشأ تنافی دو دلیل، تنافی مدلول آن دو می باشد، پس «تنافی مدلول دو دلیل» حیثیت تعلیلیه و واسطه در ثبوت است برای توصیف دلیلین به تعارض، نظیر وساطت آتش برای حرارت آب در «الماء حار» که توصیف آب به حرارت به واسطه آتش است و حمل آن، حقیقی و اسناد به ما هوله می باشد. اما در تعریف مشهور، «تنافی مدلول دو دلیل» حیثیت تقییدیه و واسطه در عروض است؛ نظیر وساطت حرکت سفینه برای حرکت مسافر آن.

باتوجه به اینکه ملاک تعارض و ضابطه آن، «تحییر عرف است در جمع بین دلیلین» به نظر می رسد که مناسبترین تعریف برای تعارض، عبارت باشد از:

«تنافی مدلول دلیل ها بطوری که موجب تحییر عرف در جمع بین آنها شود.»

و بنابر این، موارد توفیق عرفی، از این تعریف خارج می شود، مانند: عام و خاص، مطلق و مقید، ادله احکام عناوین اولیه و ثانیه، ورود، حکومت و ...

۱ - کفایة الأصول ج ۲ ص ۳۷۶ به نحو تناقض مانند: اکرام زید واجب است، اکرام زید واجب نیست. به نحو تضاد مانند: اکرام زید واجب است، اکرام زید حرام ماست بنابر تضاد میان احکام، که در واقع بازگشت به همان تناقض است.

۲ - عوالی اللئالی ج ۴ ص ۱۳۳

۳- برخی از تقسیمات تعارض:

اول: همان گونه که محقق آشتیانی گفته است،^۱ مراد از مدلول در «تنافی مدلول دلیلین» اعم از مدلول مطابقی، تضمینی و التزامی است:

الف: تنافی در مدلول مطابقی، مانند: دلیل دال بر انفعال آب قلیل^۲ و دلیل دال بر عدم انفعال^۳ که مختار فیض کاشانی است.^۴ و مانند: دلیل دال بر عدم استحباب قنوت در نافله شفع و دلیل دال بر استحباب آن.^۵

ب: تنافی در مدلول تضمینی، نظیر عامین من وجه در دلیل «أَفْضَلُ صَلَاتِكُمْ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ»^۶ و دلیل «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تَعْدُلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ آلَافٍ صَلَاةً فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ آلَافٍ صَلَاةً»^۷ مقتضای اطلاق خبر اول، افضلیت نافله در خانه است و مقتضای اطلاق دوم افضلیت آن در مسجدین است، پس مورد اجتماع، نافله در مسجدین می باشد.

ج: تنافی در مدلول التزامی، که دو قسم است: شرعی و عقلی.

اما شرعی مانند: دلیل دال بر وجوب قصر در مسافت چهار فرسخی و دلیل دال بر وجوب صوم در این مسافت؛ که بخاطر تعدد موضوع، میان این دو دلیل، تنافی نیست اما دلیل خارجی داریم بر ملازمه شرعیه بینی افطار و قصر.^۸ پس

۱- بحرالفوائد ج ۴ ص ۴

۲- وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۱۷

۳- وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۰۲

۴- الوافی ج ۶ ص ۱۸

۵- وسائل الشیعه ج ۴ ص ۹۰۰

۶- کنز العمال ج ۷ حدیث ۲۱۳۴۰ ص ۷۷۲

۷- ثواب الأعمال ص ۵۰ و وسائل الشیعه ج ۳ ص ۵۳۶

۸- «إذا قصرت أفطرت و إفطرت قصرت» وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۳۰

دلیل دال بر وجوب قصر، التزاماً دلالت بر نفی وجوب صوم دارد و دلیل دال بر وجوب صوم، التزاماً دلالت بر نفی وجوب قصر دارد.

اما مدلول التزامی عقلی، مانند: دلیل دال بر وجوب نفقه که به دلالت التزام عقلی دال بر وجوب مقدمه آن است که کار باشد و اگر دلیلی بر عدم وجوب مقدمه باشد قهراً به دلالت التزام، دال بر عدم وجوب ذی المقدمه است.^۱

دوم: تنافی میان مدلول دو دلیل، گاهی ذاتی است که اجتماع آن دو محال است مانند نقیضان و ضدان. و گاهی عرضی است یعنی میان مدلول دو دلیل، منافاتی نیست ولی بخاطر دلیل خارجی، منافات حاصل می شود مانند: دلیل دال بر وجوب ظهر که منافاتی با دلیل دال بر وجوب جمعه، ندارد ولی دلیل خارجی مثل اجتماع یا علم اجمالی داریم که در یک زمان، دو نماز، واجب نیست.

سوم: گاهی تعارض میان دو دلیل است و گاهی میان چندین دلیل است مانند: اختلاف اخبار مربوط به حبوه که آیا دو چیز است^۲ یا سه چیز یا چهار^۳ و یا هفت چیز؟^۴ و مانند: اخبار مربوط به عاریه که بعضی بطور مطلق نافی ضمان است^۵ و بعضی نافی است بجز در عاریه طلا و نقره^۶ و بعضی نافی ضمان است بجز در عاریه دینار و بعضی نافی ضمان است بجز در عاریه درهم.^۷

رتال جامع علوم انسانی

۱- بحر الفوائد ج ۴ ص ۴

۲- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۴۰

۳- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۳۹ باب ۳ از ابواب میراث الابوین و الاولاد حدیث ۲ و ۳ و ۱۰.

۴- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۳۹ باب ۳ از ابواب میراث الابوین و الاولاد حدیث ۲ و ۳ و ۱۰.

۵- وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۲۳۶

۶- وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۲۳۶

۷- وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۲۴۰

۴- مواردی که از تعریف «تعارض» خارج است.

گفتیم تعارض عبارت است از: «تنافی مدلول دلیل‌ها بطوری که موجب تحیر عرف در جمع بین آنها شود». بنابر این تمامی مواردی که عرف در جمع بین چند دلیل، متحیر نمی‌ماند از تعریف تعارض، خارج است از قبیل: «تخصّص»، «ورود»، «حکومت»، «تخصیص»، «تقیید»، «ادله احکام عناوین اولیه و ثانویه»، «ظاهر و نص»، «ظاهر و اظهر» و «باب تراحم». اما توضیح هر یک:

الف - تخصّص:^۱

تخصّص عبارت است از: «خروج شیء از دایره موضوع دلیل، حقیقه و تکویناً» مانند خروج جاهل از «اکرم العلماء». و مثال شرعی آن مانند خروج قاطع به حکم شرعی از تعبد به ادله امارات و اصول عملیه؛ چون مورد امارات، عدم علم و موضوع اصول، شک است و با وجود علم قطعی، شکی باقی نمی‌ماند تا موردی برای امارات و یا موضوعی برای اصول، ثابت باشد. و نیز موردی که موضوع با علم خارجی مرتفع شود، مثلاً، شک مکلف زایل شود و تبدیل به علم گردد.

در فرض چند دلیل، «تخصّص» عبارت است از: «خروج موضوع یکی از دو دلیل از موضوع دلیل دیگر وجداناً»^۱ مانند خروج آب از موضوع خمر در «الخمر حرام» و «الماء مباح» و مانند خروج عدول از موضوع فساق در «اکرام العدول» و «لا تکرّم الفساق».

ب- ورود:

ورود عبارت است از: «خروج حقیقی چیزی از موضوع دلیلی به واسطه تعبد به دلیل دیگر.» و به عبارتی: یکی از دو دلیل، حقیقه رافع موضوع دلیل دیگر بخاطر تعبد باشد، مانند: ورود أدلة امارات بر اصول عقلیه (براهات، احتیاط و تخییر) که تعبد به بادلة امارات، حقیقه موجب خروج شبهه از موضوع اصول عقلیه می شود و موضوعی برای آن باقی نمی ماند. توضیح اینکه: موضوع براهات عقلی، احتیاط عقلی و تخییر عقلی به ترتیب، عدم بیان، عدم مؤمن از عقاب و حیرت مکلف - در دوران بین المحذورین - است که با قیام اماره و تعبد به آن، مرتفع می شود، زیرا اذا جاء البیان و المؤمن و المرجح، ارتفع عدم عدم البیان و عدم المؤمن و الحیره. پس با تعبد به اماره، موضوعی برای حکم عقل به براهات، بر اساس ملاک قبح عقاب بلا بیان و حکم عقل به احتیاط، بخاطر احتمال ضرر و حکم عقل به تخییر، بخاطر تخییر در عمل باقی نمی ماند.

ضمناً دانسته شد که نتیجه ورود همان تخصص است و نیز معلوم شد که ورود و تخصص، دارای وجه اشتراک و افتراق می باشند.

اما وجه اشتراک اینکه: در هر دو، خروج موضوعی است حقیقه و وجداناً و در نتیجه متحد می باشند. اما وجه افتراق آنست که: در تخصص خروج موضوعی، ذاتی و تکوینی و بدون عنایت به تعبد است. به خلاف ورود، که خروج موضوعی آن ذاتی و تکوینی نیست بلکه به عنایت تعبد می باشد و خلاصه، منشاء خروج، تعبد است.

ج- حکومت:

حکومت عبارت است از: «تصرف یکی از دو دلیل در عقد الوضع یا

عقد الحمل دلیل دیگر به نحو توسعه و تعمیم و یا تضییق و تخصیص» و به عبارتی: یکی از دو دلیل به نحوی از انحاء، متعرض جهتی از جهات دلیل دیگر شود.

مثال عرفی، مانند: «اکرم العلماء» که فقط دال بر وجوب اکرام دانشمندان است ولی آیا این تکلیف، مراد جدی است و یا از باب تقیه یا امتحان، صادر شده است؟ و نیز آیا موضوع وجوب اکرام، وجود خارجی دارد یا نه؟ و آیا مثلاً سلام کردن یا ضیافت، اکرام به شمار می آید؟ خلاصه، حدود و ثغور این حکم و متعلق و موضوع آن چیست؟ دلیل فوق یعنی «اکرم العلماء» دلالت بر هیچ یک از این امور ندارد. لذا اگر دلیل دیگری بیاید و در مقام بیان توسعه و تعمیم دایره موضوع و تضییق و تخصیص آن و یا در مقام بیان حدود حکم و یا مصادیق و متعلق آن و خلاصه، مبین حیثیتی از حیثیات حکم، یا موارد و متعلق و یا موضوع حکم باشد، اسمش حکومت است، چون بر دلیل محکوم (اکرم العلماء)، سلطه و غلبه دارد و دارای صور متعددی است، زیرا دلیل حاکم یا موجب تصرف در عقد الوضع دلیل محکوم است، مانند: «المتقی عالم» که موجب تصرف در عقد الوضع شده و ادعای دایره موضوع را که «علماء» باشد توسعه داده به نحوی که شامل «متقی» نیز شده است و متقی و تقوا، نازل منزله عالم و علم گشته و در نتیجه حکم جاری درباره علماء که عبارت از وجوب اکرام باشد درباره متقی نیز ثابت می شود. و یا موجب تصرف در عقد الوضع شده و دایره موضوع را مضیق و محدود نموده مانند: «الفاسق لیس بعالم» که عالم فاسق را به منزله جاهل قرار داده و از عنوان موضوع دلیل «اکرام العلماء» خارج ساخته و در نتیجه حکم مترتب بر علماء، بر او بار نمی شود. و یا

مانند «زید عالم» و یا «زید لیس بعالم» و یا مانند: «فاسق، واجب الاکرام نیست» و یا فرضاً سلام کردن و یا ضیاف، اکرام به شمار می آید و یا نمی آید. تمام اینها بر دلیل «اکرم العلماء» حکومت دارند.

مثال های شرعی برای برخی از صور حکومت:

الف: تصرف دلیل حاکم در عقدالوضع دلیل محکوم، به نحو توسعه، مانند: «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»^۱ که دائره موضوع صلاة را در دلیل محکوم: «لاصلاة الا بطهور»^۲ توسعه می بخشد و نیز مانند: دلیل «الفقاع خمر»^۳ نسبت به «الخمر حرام».

ب: تصرف دلیل حاکم در عقدالوضع دلیل محکوم به نحو تضییق، مانند: «لا ربا بين الوالد و ولده»^۴ نسبت به آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»^۵ و یا ادله ای مانند: «لا شَكَّ بَعْدَ الْفِرَاقِ عَنِ الْعَمَلِ»، «لاشک بعد التجاوز»^۶، «لاشک للمأموم مع حفظ الامام»، «لاشک للامام مع حفظ المأموم»^۷، «لاشک لکثیر الشک»^۸ و «لاشک فی النافله» نسبت به ادله احکام شکوک مبطل نماز و یا مانند «اذا شککت بین الثلاث و الاربع فابن علی اکثر»^۹.

۱ - عن أبي جعفر - عليه السلام - أينسك المناسك و هو على غير وضوء؟ فقال: «نعم، الأَطْوَافُ بِالْبَيْتِ فَإِنَّ فِيهِ صَلَاةٌ» ر: الوافی ج ۱۳ ص ۸۸۰

۲ - وسائل الشیعه ج ۱ ص ۲۵۶

۳ - عن عمار بن موسى قال: سألت ابا عبد الله - عليه السلام - عن الفقاع. فقال: «هو خمر». ر: وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۸۸

۴ - ... لیس بین الرجل و ولده ربا. ر: الکافی ج ۵ ص ۱۴۵.

۵ - سورة بقره آیه ۲۷۵

۶ - وسائل الشیعه ج ۵ ص ۳۳۶

۷ - وسائل الشیعه ج ۵ ص ۳۳۸

۸ - وسائل الشیعه ج ۵ ص ۳۲۹

۹ - تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۷۶

ج: تصرف دلیل حاکم در عقد الحمل دلیل محکوم به نحو تضييق دائره حکم،^۱ مانند ادله عناوين ثانوی: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْبُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»،^۲ «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۳ و «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»^۴ از ادله دال بر نفی عسر و احکام حرجی و ضرری که بر ادله عناوين اوليه مانند «الوضوء واجب»، «الصوم واجب» و... حکومت دارند به این معنا که عرف، احکام عناوين اوليه را حمل بر اقتضایی و احکام عناوين ثانويه را حمل بر فعلی می نمایند.

یادآوری چند نکته:

- ۱- محقق نائینی گفته است^۵ که: «تصرف در عقد الوضع دلیل محکوم، دو قسم است گاهی با توسعه و تضييق دائره موضوع است مانند: «زید عالم» یا «زید لیس بعالم» نسبت به «اکرم العلماء» و گاهی با رفع موضوع دلیل محکوم است تعبداً و نه حقیقه.
- اما قسم اول، مربوط به حکومت ادله ای است که مبین احکام واقعی است مانند «لَارِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ»^۶
- اما قسم دوم، مربوط به حکومت ادله ای است که مبین احکام ظاهری است مانند: حکومت امارات بر اصول شرعیه - براءت، احتیاط و استصحاب -، زیرا

۱- ولی همان طوری که محقق نائینی گفته است: غالباً، حکومت، مربوط به تصرف در عقد الوضع دلیل محکوم است: رك: فوائد الأصول ج ۴ ص ۷۱۳

۲- سوره بقره آیه ۱۸۵

۳- سوره حج آیه ۷۸

۴- الکافی ج ۵ ص ۲۹۲

۵- فوائد الأصول ج ۴ ص ۵۹۵

۶- الکافی ج ۵ ص ۱۴۵

موضوع اصول شرعیه، «شک» است که با قیام اماره و ثبوت متعبد به و مؤدای اماره، موضوع اصول که شک باشد مرتفع می شود. و نیز مانند حکومت اصول تنزیلیه (محرزه) بر غیر تنزیلیه، با اینکه موضوع هر دو، «شک» است ولی مقتضای اصل مُحرز، ثبوت متعبد به و الغاء طرف دیگر شک است و لذا موجب رفع موضوع اصل غیر محرز، می شود. و نیز مانند حکومت اصل سببی بر مسببی. پس ادعای ورود امارات بر اصول و نیز برخی اصول بر برخی دیگر، درست نیست مگر با توجیهاات مردوده.

۲- تقدم زمانی دلیل محکوم بر حاکم، لازم نیست، مانند: حکومت امارات بر اصول عملیه شرعیه که اگر این اصول، تشریح نمی شد، باز هم جعل امارات دارای فایده کامل بود، زیرا مثلاً خبر ثقه، حجت است اعم از اینکه اصول عملیه حجت باشند یا نباشند.

اما عبارت فرائد الأصول^۱ ممکن است ناظر به تقدم ذاتی و رتبی دلیل محکوم باشد همان گونه که محقق آشتیانی^۲ و صاحب حقائق الأصول^۳ گفته اند و یا ناظر به ادله ای باشد که عهده دار بیان احکام واقعیه می باشند؛ مانند: «لاشک لکثیر الشک یا لا شک للامام مع حفظ المأموم و...» که غالباً مفاد دلیل محکوم، مقدم بر مفاد دلیل حاکم است همان طوری که محقق نائینی^۴ گفته است. بنابراین، ایراد محقق خراسانی، بطور صریح در «درر الفوائد فی شرح

۱- فلو فرض أنه لم یرد من الشارع حکم الشکوک لا عموماً ولا خصوصاً لم یکن مورد للأدلة النافیه لحکم الشک فی هذه الصور» فرائد الاصول ص ۴۳۲

۲- بحرالفوائد ج ۴ ص ۵۵۲

۳- حقائق الاصول ج ۲ ص ۵۵۲

۴- فوائد الاصول ج ۴ ص ۷۱۳

- الفرائد^۱ و به صورت تعریض در «کفایة الاصول»^۲ وارد نیست.
- ۳- حکومت، اختصاص به ادله لفظیه ندارد بلکه در ادله لُبتیه نیز جاری است، زیرا دلیلی بر اعتبار شرح و تفسیر لفظی در باب حکومت نداریم که یکی از دو دلیل با مدلول لفظی، مبین و مفسر دلیل دیگر باشد.^۳
- ۴- دلیل حاکم، بر دلیل محکوم، مقدم می شود حتی اگر دلیل محکوم به حسب دلالت، نص، و دلیل حاکم، ظاهر، و نسبت بین آن دو، عموم من وجه باشد، زیرا موضوع دلیل محکوم در ماده اجتماع، مرتفع می شود.^۴
- ۵- نتیجه حکومت، گاهی توسعه در حکم است به لسان توسعه در موضوع، مانند: «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»^۵
- ۶- فرق بین حکومت و ورود و بین حکومت و تخصیص:
- اما باب ورود و حکومت: در هر دو باب، ارتفاع موضوع دلیل ورود و محکوم، متوقف بر تعبد است، نهایت در باب ورود، ارتفاع موضوع به واسطه تعبد به دلیل وارد است و در باب حکومت، به واسطه ثبوت متعبد به و مؤدای دلیل حاکم می باشد.^۶
- اما حکومت و تخصیص: اولاً: حکومت در صورت تضییق دلیل محکوم، اخراج حکمی است با تصرف در عقد الوضع یا عقد الحمل دلیل محکوم، به

۱- «و من هنا انقذ فساد ما اثبت من قوله: مسوقاً لبيان حاله متفرعاً عليه. و من قوله: فلو فرضه أنه...» رک: درر الفوائد فی شرح الفرائد ص ۲۶۲

۲- «مقدماً کان او مؤخراً» رک: کفایة الاصول ج ۲ ص ۳۷۶

۳- فوائد الاصول ج ۴ ص ۵۹۴

۴- مصباح الاصول ج ۳ ص ۳۵

۵- عن أبي جعفر - عليه السلام - انه سُئل أينسك المناسك و هو على غير وضوء؟ فقال: «نعم إلا الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ فَإِنْ فِيهِ صَلَاةٌ». رک: الكافي ج ۴ ص ۴۲۰

۶- اجود التقريرات ج ص ۵۰۹ و ۱۶۴

خلاف تخصیص که اخراج حکمی است با حفظ موضوع و بدون تصرف در عقد الوضوع یا عقد الحمل دلیل عام. ثانیاً: حکومت، گاهی به نحو توسعه است و گاهی به نحو تضییق، به خلاف تخصیص که همواره به نحو تضییق می باشد. ثالثاً: همان گونه که در نکته چهارم ذکر شد، در باب حکومت، همواره دلیل حاکم بر دلیل محکوم، مقدم می شود حتی اگر دلیل محکوم، نص و دلیل حاکم ظاهر و نسبت بین آن دو عامین من وجه باشد، اما در باب تخصیص، باید نسبت بین دو دلیل، عامین مطلق باشد تا خاص، مقدم شود و حتی اگر عام نص و یا اظهر باشد، در بعضی از فروض، عام، مقدم می شود.^۱

د - تراحم:

باب تراحم نیز از تعریف «تعارض» خارج می شود، چون تراحم عبارت است از: «تنافی بین دو حکم بخاطر عدم توانایی مکلف بر جمع آن دو در مقام امتثال، به گونه ای که امثال هر یک متوقف بر مخالفت دیگری باشد.» مثلاً اگر نجات دادن جان کسی متوقف بر تصرف در مال غیر باشد یا نجات دادن دو نفر غریق که فرضاً مکلف، قادر بر نجات دادن جان هر دو نباشد، پس با امتثال هر یک، دیگری موضوعاً منتفی می شود، چون قدرت بر امتثال آن منتفی است و همان طوری که محقق نائینی -ره- گفته است: تعارض و تراحم در عدم امکان اجتماع حکمین، مشترک اند ولی از جهات عدیده ای فرق دارند.

۱ - در باب تعارض، تنافی در مقام جعل و صدور حکم است به خلاف باب تراحم که تنافی در مقام فعلیت و امتثال است.

۲- در باب تزاحم، حاکم به ترجیح یا تخییر، عقل است به خلاف باب تعارض که بنا بر طریقت، مقتضای قاعده، تساقط و بنا بر سببیت، متعارضان، متزاحمان اند و حاکم به ترجیح یا تخییر، عقل است.^۱ پس تخییر یا تعیین به تعبّد شرعی است.

۳- در باب تزاحم، تقدیم یکی از دو حکم، موجب رفع موضوع از دیگری است و به عبارتی: موجب ارتفاع حکم است بخاطر ارتفاع موضوع در اثر سلب قدرت از مکلف به خلاف باب تعارض که موجب رفع حکم است در حالی که موضوع، محفوظ می باشد، مثل تعارض دلیل «اکرم العلماء» با دلیل «لاتکرم العالم الفاسق».

۴- ترجیح در باب تعارض به اقوی بودن سند یا دلالت است و در باب تزاحم به اموری است که یادآور می شود:^۲

مرجحات باب تزاحم:

دانشمندان علم اصول، مرجحاتی برای باب تزاحم ذکر نموده اند که بازگشت تمامی آن به یک امر است و آن این که یکی از دو حکم، در نظر شارع، مهمتر از دیگری باشد و به عبارتی بازگشت تمامی مرجحات به «اقوی المناطین» است و کاری به سند یا دلالت ندارد، به خلاف باب تعارض که کاری به ملاک ندارد.

اما توضیح مرجحات:

۱- ترجیح حکم بی بدل بر حکم بدل دار: اگر یکی از دو حکم متزاحم، فاقد بدل باشد، بر حکمی که دارای بدل است مقدم می شود اعم از این که

۱- اجودالتقریرات، ج ۱ ص ۲۷۱

۲- اجودالتقریرات، ج ۲ ص ۳-۵۰۲

بدل طولی باشد یا عرضی اما بدل طولی مانند:

الف: وقوع مزاحمت بین امر به وضو یا غسل و امر به تطهیر بدن یا لباس برای اقامه نماز، در موردی که مکلف مقدار کمی آب دارد که یا باید از آن فرضاً برای وضو استفاده نماید و یا برای تطهیر بدن، در این صورت تطهیر بدن، مقدم است، چون بدل ندارد به خلاف وضو که دارای بدل طولی است که تیمم باشد.

ب: وقوع مزاحمت بین واجب مضیق با وجب موسع مانند مزاحمت اقامه نماز آیات با نماز ظهر در هنگام زوال ظهری که کسوف حاصل شده باشد و یا مانند مزاحمت جواب رد سلام در حال نماز با نماز که در این دو مثال، واجب مضیق یعنی نماز آیات و جواب رد سلام، مقدم می شود برای این که واجب موسع یعنی نماز به اعتبار زمان، دارای بدل طولی است؛ پس با تقدیم واجب مضیق، جمع بین دو تکلیف حاصل می شود به خلاف تقدیم واجب موسع که موجب تفویت واجب مضیق خواهد شد.

ج- وقوع مزاحمت بین واجب فوری با غیر فوری مانند مزاحمت تطهیر مسجد با اقامه نماز که واجب فوری یعنی تطهیر مسجد، مقدم است چون نماز به اعتبار زمان دارای بدل طولی است.

د- در اصول الفقهاء می نویسد: «در صورت مزاحمت دو حکم مضیق و فوری، مثل این که امر دائر باشد بین نماز آخر وقت که مضیق است و تطهیر مسجد که فوری است، واجب مضیق، مقدم می شود، چون واجب فوری دارای بدل اضطراری طولی است، پس با تقدیم واجب مضیق، جمع بین دو تکلیف حاصل می شود.

اما بدل عرضی مانند مزاحمت واجب تعیینی با تخییری مثل این که مکلفی مدیون باشد و از طرفی یکی از کفارات سه گانه (عتق رقبه، صیام شهرین و اطعام ستّین مسکین) بر عهده او باشد، و امر دائر باشد بین ادای دین و اطعام، پس ادای دین، مقدم است چون اطعام دارای بدل عرضی است که تحریر و صیام باشد.

مخفی نماند که با توجه به تعریف تزاحم، این موارد از باب تزاحم، خارج است. چون ملاک تزاحم این است که مکلف قادر بر امتثال هر دو حکم نباشد، بطوری که امتثال هر یک متوقف بر مخالفت دیگری باشد، مانند نجات دو غریق. در حالی که مثال های مذکور، چنین نیست، زیرا مکلف قدرت بر جمع بین دو تکلیف دارد و قادر بر امتثال واجب مضیق و موسع، فوری و غیر فوری و نیز تعیینی و تخییری است، چون متعلق تکلیف در واجب موسع طبیعت و در واجب تخییری، جامع می باشد و خصوصیات فردی دخالت ندارد تا مزاحمت بین فرد خاصی از طبیعت با واجب مضیق و بین فرد خاصی از جامع با واجب تعیینی، پیش آید و به عبارتی، آن که مزاحم با واجب مضیق یا واجب تعیینی است، واجب نیست و آن که واجب است، مزاحم نیست، پس مثال های مذکور از مصادیق باب تزاحم نمی باشد و لذا امتثال هر دو واجب، بر مکلف لازم است، نهایت با تقدیم واجب مضیق بر موسع، فوری بر غیر فوری و تعیینی بر تخییری، تا جمع بین دو تکلیف، حاصل شود و نه تقدیم موسع غیر فوری و تخییری که موجب تفویت واجب مضیق، فوری و تعیینی می گردد.

۲- ترجیح حکم مشروط به قدرت شرعی بر حکم مطلق و منجز: مانند

مزاحمت وجوب حج که مشروط به استطاعت است با وجوب ادای دین که

مطلق و منجز باشد. پس اگر مکلفی به مقدار سفر حج، تمکن داشته و به همان اندازه یا کمتر از آن، مدیون باشد، ادای دین مقدم است؛ چون در فرض مزاحمت، استطاعت که شرط معتبر در وجوب حج است، احراز نمی شود و با عدم احراز شرط، مشروط نیز محرز نیست.

۳- ترجیح حکمی که ظرف امتثال آن مقدم است: اگر زمان امتثال یکی از دو حکم متزاحم، مقدم باشد مثل این که نذر کنند که روز پنجشنبه و جمعه را صائم باشد و سپس یقین پیدا کند که قدرت ندارد که در هر دو روز صائم باشد در این صورت، وظیفه نادر عمل به نذر در روز پنجشنبه است. و نیز مانند این که مکلف در اثر بیماری یا کهولت از اقامه دو رکعت نماز به هیأت ایستاده ناتوان باشد و تنها قادر بر انجام یک رکعت به هیأت ایستاده است و امر دائر است بین این که رکعت اول را ایستاده و رکعت دوم را نشسته بخواند و یا به عکس. در این صورت موظف است که رکعت اول را ایستاده بخواند، چون زمان امتثال آن فرا رسیده و مکلف نیز قادر بر انجام می باشد و انجام واجبی که زمانش مقدم است، موجب عجز از انجام واجب متأخر می شود و در نتیجه تکلیف (هیأت ایستاده) منتفی است زیرا از شرایط عادی تکلیف، قدرت است؛ به خلاف اتیان واجب متأخر به هیأت ایستاده که موجب عجز مکلف از انجام واجب متقدم در ظرف زمان خودش نمی شود.

۴- ترجیح به اهمیت: اگر یکی از دو حکم متزاحم، مهمتر باشد، مانند مزاحمت حفظ مال با جان، بدیهی است که عقل در دوران امر بین اهم و مهم حکم به تقدیم اهم می نماید و این مرجح از قضایایی است که «قیاساتها معها» چون تقدیم امر مهم بر خلاف تقدیم امر اهم موجب تفویت مقدار

زاید از مصلحت می شود.^۱

راههای شناخت اولویت و اهمیت، متعدد است از قبیل:

- ۱- تناسب حکم و موضوع، مانند مزاحمت حرمت غصب با وجوب نجات نفس محترم.^۲
- ۲- دلیل شرعی مانند «لاینال شفاعتنا من استخف بالصلاة»^۳ که نشانه اهمیت حکم نماز در میان سایر احکام است.
- ۳- شناخت ملاکات احکام از طریق شرع مانند تقدم حکمی که دارای مصلحت نوعیه است بر حکمی که واجد مصلحت شخصیه می باشد.
- در کتاب اصول الفقه^۴ نمونه هایی از موارد اولویت را اینچنین یادآور می شود:

الف: اولویت وجوب حفظ اساس اسلام بر دیگر واجبات از جان و مال

ب: اولویت حق الناس بر حق الله مانند عدم وجوب روزه بر دایه در صورتی که برای کودک شیرخوار زیان داشته باشد.

ج: اولویت حفظ جان و ناموس بر حفظ مال

د: اولویت جزء رکنی مثل رکوع بر جزء غیر رکنی مثل قرائت در نماز

ه: اولویت دروغ مصلحت آمیز بر راست فتنه انگیز.

تتمیم: گاهی مکلف یقین دارد که یکی از متزاحمین، مهمتر است

مانند موارد مذکور. دانسته شد که در این صورت، مهمتر، مقدم است. و

۱- مصباح الاصول ج ۳ ص ۳۶۱

۲- تعارض الادلة الشرعية ص ۹۸

۳- الکافی ج ۳ ص ۲۷۰ و التهذیب ج ۹ ص ۱۰۷

۴- ج ۲ ص ۱۹۳

گاهی یقین دارد که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد، در این صورت، عقل، حکم به تخییر می نماید. و گاهی یکی از متزاحمین محتمل الاهیة است مثل این که دو نفر در حال غرق شدن باشند، و صلاحیت یکی از آن دو محرز باشد و دیگری محرز نباشد، در این صورت، به حکم عقل، وظیفه اخذ به قدر متیقین است، چون در دوران امر بین تعیین و تخییر - مثلاً نمی داند که در کفاره قَسَم، وجوب عتق رقبه، متعین است و یا بین خصال سه گانه مخیر است - عقل، حکم به تعیین و قدر متیقن می نماید.^۱

مساله اجتماع امر و نهی

در این مساله، طبق نظر صاحب کفایه - ره -^۲ یا مناط هر دو حکم محرز است یا نیست؛ در صورت احراز مناط هر دو حکم، داخل در باب تزاحم و در صورت عدم احراز، داخل در باب تعارض است. و بر حسب نظر محقق نائینی - ره -^۳ اگر حیثیت تعلیلیه باشد، داخل در باب تعارض است که عبارت از تنافی دو دلیل باشد، چون در این فرض، ذات عمل یکی است و لذا محال است که عمل واحد، متعلق وجوب و حرمت باشد و اگر حیثیت تقییدیه باشد، داخل در باب تزاحم است، چون در این فرض، موضوع امر و نهی، متعدد می شود و لذا از یک حیث، متعلق امر و از حیث دیگر، متعلق نهی است.

۱ - اصول الفقه ج ۲ ص ۴-۱۹۳

۲ - کفایة الاصول ج ۱ ص ۲۴۱

۳ - فوائد الاصول ج ۱ ص ۳۹۷ و اجود التقریرات ج ۱ ص ۳۳۱